

Journal of Heroic Literature

Print ISSN: 2783-0675 Online ISSN: 2783-0683

<https://heroic.lu.ac.ir>

Vol. 2, No. 1, Issue: 2, Spring & Summer 2024

Analysis of the influence of Shahnameh on the language and morals of Boyer Ahmad and Mamsani

Mohammad Hossein Karmi¹

Mohammad Sadiq Saberi²

Abdulwahid Saberi³

Nasibullah Alwandifar⁴

1- Professor of Persian language and literature at Shiraz University.

2- Ph.D. student of Persian language and literature, Isfahan University, (corresponding author).

msadegh_saberi@yahoo.com

3- Ph.D. student of Persian language and literature, Research Institute of Humanities and Cultural Studies.

4- Ph.D. student of Persian language and literature, Yasouj University.

Article Info

Article Type:
Original Article

Received: 2024/03/03

Revised: 2024/04/03

Accepted: 2024/05/01

Published: 2024/07/22

Keyword:

Ferdowsi's
Shahnameh,
Farhang,
Boyer Ahmad and
Mamsani,
Lor people,
Iranian names,
Shahnameh names.

Abstract

For a long time, the national book of Iranians and the treasure within you and the infinity of wisdom and the irreplaceable factory of human creation, the Shahnameh of Hakim Abulqasem Ferdowsi, has made every reader and listener wonder and think and ponder from different angles, reflecting on the ideals, names and rituals of the Iranian society and Ghirirani shows that the Shahnameh and "Shahnamehs" have had many influences in different periods among all the Persian-speaking and Persian-speaking peoples and even the non-Persian-speaking and Persian-speaking nations in different ways for many reasons, and it has been one of the most accepted works in world literature. Among these ethnic groups, which seem to have had more impact on them than other ethnic groups, are the Lorhai Boyar Ahmad and Mamsani, which we will describe and analyze a part of this influence in this article. The result of the research shows that Hakim Ferdowsi's Shahnameh has had an indisputable impact on people's morals, the names of places and the names of women and men.

Cite this article: Karami, M., Saberi, M. S., Saberi, A. A., & Alvandifar, N. A. (2024). Analysis of the influence of Shahnameh on the language and morals of Boyer Ahmad and Mamsani. *Journal of Heroic Literature*, 2(1), 147-161.

doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2024.2.2.09>

© The Author(s)

Publisher: Lorestan University



ادبیات پهلوانی، نشریه علمی دانشگاه لرستان

شاپا چاپی: ۲۷۸۳-۰۶۷۵ / شاپا الکترونیکی: ۲۷۸۳-۰۶۸۳

<https://heroic.lu.ac.ir>

سال دوم، شماره اول، پیاپی دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۳

صفحات ۱۴۷-۱۶۱

تحلیل تأثیر شاهنامه بر زبان و مرام گره‌های بویراحمد و ممسنی

محمدحسین کرمی^۱ محمدصادق صابری^۲ عبدالواحد صابری^۳ نصیب‌اله الوندی^۴

۱- استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، (نویسنده مسئول) msadegh_saberi@yahoo.com

۳- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۴- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۲ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱	از دیرباز کتاب ملی ایرانیان و گنجینه تو در تو و بی‌انتهای حکمت و کارخانه بی‌بدیل انسان‌سازی، شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، از جهات مختلف هر خواننده و شنونده‌ای را به شگفتی و تدبیر و تعمق واداشته است، تأمل در مرام‌ها، نام‌ها و آیین‌های جامعه ایرانی و غیرایرانی نشان می‌دهد شاهنامه و «شاه‌نامه‌ها» در دوره‌های مختلف میان همه اقوام پارسی زبان و پارسی خط و حتی ملت‌های غیرپارسی زبان و پارسی خط به دلایل بسیاری، به شکل‌های مختلف تأثیراتی فراوان داشته است و یکی از مقبول‌ترین آثار در ادبیات جهان بوده است. از جمله این اقوام که به نظر می‌رسد تأثیر این مرام‌نامه پهلوانی بر آنها بیشتر از دیگر اقوام بوده، گره‌های بویراحمد و ممسنی است که ما در این مقاله گوشه‌ای از این تأثیر را بیان و تحلیل می‌کنیم. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد، که شاهنامه حکیم فردوسی در مرام مردم، نام‌های ایرانی و نام‌های شاهنامه‌ای. گویی پهلوانان شاهنامه برخاسته از مردم این مرز و بوم هستند.

استناد: کرمی، محمدحسین، صابری، محمدصادق، صابری، عبدالواحد & الوندی، فر، نصیب‌اله. (۱۴۰۳). تحلیل تأثیر شاهنامه بر زبان و مرام گره‌های بویراحمد و ممسنی. *ادبیات پهلوانی*. 2(1), 147-161.

doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2024.2.2.09>

ناشر: دانشگاه لرستان

© The Author(s)



۱. مقدمه

شاهنامه حکیم فردوسی بر همه حوزه‌ها و شاخه‌های زندگی ملت ایران تأثیرات مثبت آشکار، نیمه آشکار و حتی ناآشکاری گذاشته است. این اثر شناخته‌ترین کتاب پارسی بوده، در حافظه و سینه مردان و زنان ثبت و در همه جا و همه وقت بیت‌هایش بر زبان‌ها جاری بوده است و در دل‌ها ساری. این دریای بی‌انتهای حکمت، پندها و حکمت‌هایش در چشم و گوش خرد و تجربه، بی‌خردی‌ها و بی‌تجربگی‌ها را بینا و شنوا می‌کرده و در لحظات خاص که این لحظات هم بسیار بوده حضور می‌یافته و از زبان خردمندان خوش سخن، آرامش، اعتدال، زیبایی، آگاهی، پشیمانی، شور و دیگر حالات را بر این لحظه‌ها و صحنه‌گردانان این لحظه‌ها مستولی می‌کرده است و اندک اندک و با تکرار درس انسان‌سازی انسان را آن گونه که بایسته و شایسته است، می‌آموخت. علاوه بر این از بُعد هنری و زبانی نیز از اهمیت شایانی برخوردار است به طوری که نیکلای مار از بنیان‌گذاران ایران‌شناسی و شاهنامه‌پژوهی در یکی از نامه‌های خطاب به چایکین ایران‌شناس روس می‌نویسد: «شاهنامه اثری است که آفتاب نظم فارسی در آن به وجه کمال و ترقی رسیده؛ منظومه‌ای است که آن را می‌توان گنجینه فصاحت زبان فارسی نامید. این کتاب تا زمانی که این عالم برپاست، باقی خواهد ماند و راهنمای شعرا و نویسندگان خواهد بود.» (مؤخر، بارتایا، ۱۳۹۲: ۱۵). شاهنامه فردوسی آینه ما و تاریخ ما است، آب زلالی است که خود را و هویت و هستی خود را در آن می‌بینیم و می‌شناسیم و تطهیر می‌دهیم. «این کتاب شناسنامه زندگی پرتلاطم و سرشار از گیرودار ملت ایران است که هرگز نام را به ننگ نفروخته است و پیوسته جان را به پای نام نیک خویش باخته است و فردوسی، استاد بزرگ ادب پارسی و پیر پارسای این سرزمین ایزدی، با بیان جادویی و افسون‌ساز خود، این روحيات و توانمندی‌های ملی مردم ما را چنان زنده و پویا و گویا به تماشا گذاشته است که انسان خود را شاهد زنده همه وقایع می‌یابد و می‌پندارد که آنچه در شاهنامه می‌گذرد جان‌واقعیت و عین حقیقت است.» (فسائی، ۱۳۸۸: ۵). «استان کهگیلویه و بویراحمد به واسطه شرایط خاص جغرافیایی و اقلیمی، در گذر زمان توانسته است فرهنگ خود را حفظ نموده و به طور شفاهی و سینه به سینه به نسل جدید منتقل نماید. اکنون در دوران مدرن امروزی که نام عصر ارتباطات را به خود گرفته است ضروری به نظر می‌رسد تا به ثبت و ضبط عناصر مختلف فرهنگی بپردازیم تا به این طریق از نشسته گرد فراموشی بر آنان جلوگیری بعمل آید.» (آذرشب، ۱۳۹۲: ۵).

اگر در نام‌های انسان‌ها و اماکن در میان قوم لر بویراحمد و ممسنی و سنت‌ها، روحيات و اعتقادات آنها تأمل کنیم متوجه می‌شویم که شاهنامه حکیم فردوسی پیوند تنگاتنگی با فرهنگ این مرز و بوم داشته و تأثیر ماندگاری بر فرهنگ این منطقه گذاشته است که این تأثیر محسوس را می‌توان در روایت‌های لری شاهنامه، ضرب‌المثل‌ها و داستان‌های عامیانه و نام‌گذاری‌های برآمده از شاهنامه بر سر می‌کرد. در بویراحمد و ممسنی کتاب شاهنامه فردوسی به یقین در اغلب خانواده‌ها و خانه‌ها وجود دارد. چه در گذشته در طاقچه‌های رنگ باخته خانه‌های گلی و در میان اسباب و اثاث مختصر و محدود خانواده‌های کوچ‌نشین عشایری و چه امروزه در دکورهای نیمه مجلل عمارت‌های ساخته شده از سنگ و آجر و سیمان، همیشه شاهنامه در کنار قرآن بر فرهنگ این مردمان به نیکویی حکم فرمایی کرده است و شاید بیراهه نگفته باشیم اگر بگوییم شاهنامه قرآن عجم قوم لر می‌باشد!

شاهنامه فردوسی پس از قرآن کریم، یکی از گران‌سنگ‌ترین کتب در میان مناطق لر نشین به خصوص منطقه بویراحمد و ممسنی می‌باشد که به مناسبت حجم گسترده مطالب و کثرت داستان‌های پهلوانی، آن را

به نام «هفت لشکر» می‌شناسند. میرزا فتاح گرمودی که در زمان محمدشاه قاجار، حاکم این مناطق بود، می‌گوید: «شغل آنها از اعلا و ادنی، شاهنامه خواندن است. اطفالشان بعد از ختم قرآن شروع به خواندن شاهنامه می‌نمایند و از این راه است که اغلب آنان جنگجو و جنگ آور می‌باشند. مباحثی از شاهنامه که خوانده می‌شد، با خواست عشایر در ارتباط بود. در موقع قشون کشی، عادت به شاهنامه خوانی داشتند؛ مثلاً هنگام جنگ، داستان جنگ رستم با اسفندیار می‌خواندند و برای نجات کسی، داستان بیژن و منیژه و نجات بیژن به دست رستم را، کیکاووس را نفی می‌کردند و رستم و سهراب را دوست داشتند و طرف دار رستم بودند.» (نیکروز، ۱۳۹۰: ۱۹۳) با وجود ارتباط، خویشاوندی، هم‌آغوشی، محرمیت و هم سفرگی شاهنامه با لُرهای بویراحمد و ممسنی تاکنون به این آشنایی و ارتباط همیشگی توجهی نشده و تحقیق و بررسی و چون و چرایی در رابطه با آن صورت نگرفته است، شاید این ارتباط به علت شدت تأثیر، به چشم نیامده است و از شدت پیدایی ناپیدا مانده است. به هر صورت جای تحقیق و توجه به این جریان خالی مانده است به همین دلیل بر آن شدیم تا جایی که حافظه و قلم یاری می‌دهد این ارتباط و تأثیر را به صورت مختصر بررسی و بیان نماییم و امیدواریم که این مقاله راه و روزه‌ای برای پژوهش‌های کامل‌تر و دقیق‌تر و نتیجه‌گیری‌های ارزشمندتری قرار گیرد.

۲. پیشینه تاریخی بویراحمد و ممسنی

بویراحمد یک اسم قدیمی است که نام ایل بویراحمد مأخوذ از آن است، ظاهراً قدیمی‌ترین سند مکتوبی که - در حال حاضر - از این نام در دست است، مربوط به سال ۸۵۶ ه ق است که یکی از بزرگان قوم، نام خویش را بر سنگی نقر کرده است. در این کتیبه مختصر، چنین آمده است «صفر ست و خمسین ثمانم به خط ملک شاه بیراحمدی» (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۲۱۲-۲۱۳) با وجود قدمت زیاد و منابع مستند، به قطع و یقین نمی‌توان اظهار نظر نمود که نام «بویر احمد» اسم شخص بوده یا قبیله؟ و آیا نام یک شخص است یا دو شخص؟ روایات شفاهی نیز در این باب متفاوت و متناقض است. (غفاری، ۱۳۶۸: ۴۱-۴۹) در هر حال، آنچه ظاهراً درست‌تر به نظر می‌رسد این است که ایل بویراحمد، اتحادیه‌ای بوده از طوایف و تیره‌های متعدد. اما این که کدام طوایف و تیره‌ها نژاد اصیل بویراحمد اولیه هستند و بانیان و هسته اولیه این اتحادیه کدام طوایف بود، مبهم و متناقض است (لوفلر، ۱۹۸۹: ۳۲۲). لوفلر می‌نویسد: «به نظر می‌رسد، در نخستین مرحله، این ائتلاف و اتحادیه شامل بخش‌های اصلی قایدگیوی، گودرزی، جلیلی، تاس احمدی، و تامرادی بوده است» (همان، ۱۹۸۹: ۳۲۲).

ایل ممسنی نیز ظاهراً از جمله اقوام و طوایفی بوده، که در زمان «تابک هزار سف» لُر «از جبل اسماق شام» به او پیوسته‌اند (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۴۰-۵۴۱). در عصر صفوی ممسنی اشتهار خاص داشته است. محمد میرک، در ریاض‌الفردوس، به الوار ممسنی بلاد شاپور که چرام محل مخصوص آنان بوده اشارت دارد. ایل ممسنی، بنا به گفته فسایی در اواخر [حکومت] سلاطین صفویه بر نواحی شولستان استیلا یافتند [و] نام شولستان را منسوخ کرده آنرا بلوک ممسنی گفتند (فسائی، ۱۳۷۸: ۱۵۶۱). وی این ایل را متشکل از چهار طایفه بکش، جاویدی یا جاوی، دشمن زیاری و رستم نام می‌برد (خورموجی، ۱۳۸۰: ۱۰۷). امروزه نیز، همین چهارطایفه، ایل ممسنی را تشکیل می‌دهند.

۳. تأثیرات شاهنامه در میان گره‌های بویراحمد و ممسنی

تقریباً بیشتر نام‌هایی که در شاهنامه حکیم فردوسی برای پهلوانان، بانوان، برخی از مکان‌ها و حتی سلاح‌ها و ابزارهای جنگی به کار رفته در منطقه بویراحمد و ممسنی در سطح بسیار گسترده به کار می‌رود. برخی از این نام‌ها در هیچ‌کدام از مناطق ایران به کار نمی‌رود و این امر حکایت از نزدیکی ویژه مردمان این منطقه به شاهنامه فردوسی و فرهنگ اصیل ایرانی دارد. تأثیرپذیری آنها از کتاب‌های حماسی چشم‌گیر و عشق آنها به افکار ملی میهنی بسیار زیاد است. در اینجا نام‌هایی را که برای مردان و زنان مرسوم است به طور جداگانه نام می‌بریم و بعد از آن انواع این نام‌ها را جداگانه توضیح می‌دهیم و سپس تأثیر این نام‌ها را بر شخصیت‌هایی که به این نام‌ها نامیده شده‌اند بیان می‌کنیم. فقط نام‌هایی که متأثر از شاهنامه فردوسی بر افراد نهاده‌اند ذکر می‌شود و از ذکر نام‌هایی که در شاهنامه فردوسی وجود دارند اما متأثر از جایی و فرهنگی دیگر هستند، از جمله اسم‌های عربی و مذهبی، خودداری می‌شود.^۱

۳-۱. نام‌های اصیل ایرانی که بر مردان نهاده‌اند و بدون تردید از تأثیر شاهنامه است

ارجا سب، آرش، ارد شیر، اردوان، ارژنگ، آرمان، آذرپناه، اسفندیار، اسکندر، اشکیوس، افرا سیاب، الوای، الیاس، انوشه، انوشیروان، ایرج، بابک، بابکان، بابوی، برزو، برزین، بهرام، بهروز، بهزاد، بهمن، بیژن، پرویز، پشنگ، پشوتن، پولاد، پیران، تاجبخش، تهماسب، تهمورث، جاماسب، جمشید، چوبینه، خسرو، خنجر، خورشید، دارا، داراب، دمور، رستم، روزبه، رهام، زال، زریز، زواره، زهیر،^۲ ساسان، سالار، سام، سپهدار، سرخاب، سروش، سهراب، سیامک، سیاوش، شاپور، شمشیر، شهریار، شیرزاد، شیرو، ضحاک، فرامرز، فرشید، فرهاد، فرود، فریبرز، فریدون، فیروز، قباد، قلو، قیصر، کاموس، کاووس، کردوی، کشواد، کندر، کوهیار، کیانوش، کیومرث، گرامی، گرداب، گردیه، گردوی، گر سیوز، گسته‌م، گشتا سب، گو، گودرز، لهراسب، لهماک، منوچهر، مهربان، مهران، مهرزاد، مهرنوش، میلاد، نریمان، نستور، نوذر، ویسه، هجیر، هرمز، همایون، هوشنگ، هومان، و...

۳-۲. نام‌هایی که با تأثیرپذیری از شاهنامه برای زنان نهاده‌اند

آذر، آرزوی، آزاده، ایری، پوران، تهمینه، توران، جانفروز، خاتون، رودابه، زهره، ستاره، سودابه، سوسن، سوسنک، سیماه، شهربانو، شیرین، فرانک، فرخ، فرنگیس، کتایون، گردآفرید، گردآفرین، گلشاه، گلنار، مشکناز، منیژه، مهرناز، ناهید، نوشین، همای و...

بسیاری از این نام‌های شاهنامه‌ای هرکدام بر افراد و اشخاص فراوانی گذاشته شده و بسامد آن قابل توجه است. جالب است پدران بی‌سواد و درس‌نخوانده و عامه‌ای هستند که متأثر از فضای حماسی و شاهنامه‌ای منطقه و خانواده و علاقه بسیار زیاد به شاهنامه، نام همه پسران یا دختران آنها نام‌های شاهنامه‌ای می‌باشد به عنوان نمونه پدری به نام قباد نام پسرانش «هومان و تهمورث و رستم» است، پدری نام پسرانش «سهراب، بیژن و لهراسب» است در حالی که نام پدر خودش قباد است، پدری دیگر پسرانش «تهمورث، جهانبخش، پشوتن، سیاوش و بهمن» نام دارند، دیگری نام پسرانش را «برزو و فریبرز» گذاشته است، دیگری «رامین و رهام»، دیگری «کشواد و میلاد»، دیگری «رهام و بهمن»، دیگری «سیامک و شاهپور»، دیگری «افراسیاب و رستم»، دیگری «برزو، فریبرز، ضحاک و البرز» و پدری دخترانش را «تهمینه، آذر و منذر» نام نهاده است.

این نام‌ها را می‌توان به صورت زیر تقسیم‌بندی کرد:

۱-۲-۳. نام‌های ایرانی

نام‌های شخصیت‌های ایرانی شاهنامه یعنی شخصیت‌هایی که در دنیای شاهنامه فردوسی ایرانی‌نژاد هستند در سرزمین ایران زندگی می‌کنند و بیشتر شخصیت‌های مثبت و نیک‌نام و نیک‌کار هستند چون هجیر، اسفندیار، گشتاسب، کاووس، گردآفرید و... .

۲-۲-۳. نام‌های ایرانی انیرانیان

نام‌های شخصیت‌های انیرانی شاهنامه یعنی شخصیت‌هایی که در دنیای شاهنامه فردوسی غیرایرانی و از نژاد دیگری هستند که معمولاً یا تورانی و به اصطلاح ترک هستند یا عرب، و به ندرت از نژاد و سرزمینی دیگر، که هم شامل شخصیت‌های مثبت و نیک‌کار شاهنامه می‌شوند هم شخصیت‌های منفی و بدکار چون پیران، افراسیاب، هومان، ویسه و... .

۳-۲-۳. شخصیت‌های نیک‌نام

نام‌های شخصیت‌های مثبت شاهنامه یعنی شخصیت‌هایی که در دنیای شاهنامه انسان‌هایی پسندیده و خوب هستند و در راه انسانیت گام برمی‌دارند و نیک عمل می‌کنند - که البته درجه نیک و شایستگی این انسان‌ها با هم متفاوت است و هر کدام در مرتبه و جایگاهی از نیک و محبوبیت و شرف قرار دارند - چون رستم، فریدون، هجیر، ایرج، تهمینه و... .

۴-۲-۳. شخصیت‌های بدنام

نام‌های شخصیت‌های منفی شاهنامه یعنی شخصیت‌هایی که در دنیای گسترده شاهنامه، انسان‌هایی بدکار و ناشایست و شرور و مشکل‌آفرین هستند و در راه بدی و زشتی گام برمی‌دارند - که البته درجه بدی و بدکاری و شرارت این افراد با هم متفاوت است و هر کدام در درجه‌ای از بدی و بدنامی و شرارت قرار می‌گیرند - چون ضحاک، گرگین، گشتاسب و... .

۵-۲-۳. نام‌های سلاح و ابزار که بر انسان گذاشته‌اند

نام‌های سلاح‌های شاهنامه یعنی نام‌هایی که در شاهنامه اسم ابزار جنگ هستند اما در بویراحمد و ممسنی به عنوان اسم خاص بر انسان‌ها گذاشته شده‌اند چون شم‌شیر، خنجر - که حافظ و نقال شاهنامه است - و... .

۶-۲-۳. نام‌های مکان‌ها که بر انسان گذاشته‌اند

نام‌های مکان‌ها و سرزمین‌های شاهنامه‌ای یعنی نام‌هایی که در شاهنامه فردوسی اسم مکان‌ها و سرزمین‌های شاهنامه‌ای هستند اما در این منطقه بر انسان‌ها گذاشته شده‌اند و بعضی انسان‌ها را به این نام‌ها می‌خوانند چون البرز، خاور، زابل، توران، ایران و... .

۷-۲-۳. نام‌های نرینه و مادینه

نام‌هایی که در شاهنامه بر نرینه (مردها) گذاشته شده ولی در مکان مورد بررسی بر مادینه (زن‌ها) اطلاق می‌شود چون آذر، جانفروز، سیماء، گلشاه، منذر، نوشین و... که توضیحات زیر مشخص می‌کند این اسم‌ها در شاهنامه نام مرد و مذکر هستند.

آذر: مخفف نام نوش آذر فرزند اسفندیار است.

خود و آذر و بهمن و مهرنوش برفتند یکسر پر از جنگ و جوش

(فسائی، ۱۳۸۳: ۳)

جانفروز: از سرداران بهرام چوبین که هنگامی که بهرام به نبرد با خسرو پرویز شتافت او را به فرماندهی

سپاه خود برگزید.

یکی بُد کجا نام او جانفروز که تیره شبان برگزیدی به روز

(همان: ۳۰۵)

سیماء: سیمای برزین از بزرگان دربار انوشیروان که هرمزد در اندیشه کشتن وی بود و در نهایت هم او را

کشت.

سیم شب چو بر زد سر از کوه ماه ز سیماء برزین بپرداخت شاه

(همان: ۵۸۶-۵۸۷)

گلشاه: کیومرث است که نخستین شاه بود.

ز هنگام گلشاه تا یزدگرد ز گفت من آید پراکنده گرد

(همان: ۹۰۷)

مُندر: فرمانروای یمن، پسر و جانشین نعمان.

چو منذر بیامد به شهر یمن پذیره شدندش همه مرد و زن

(همان: ۱۰۰۰-۱۰۰۱)

نوشین: انوشیروان - کسری - این نام بدین صورت فقط در چاپ ماکان آمده است.

که با شاه نوشین به سر برده ام ترا نیز در بر پیورده‌ام

(همان: ۱۰۷۷)

۸-۲-۳. نام‌های فامیل، خانواده و طایفه

اسم‌هایی که در شاهنامه به عنوان نام خاص برای افراد به کار می‌روند، اما در بویراحمد و ممسنی و

کهگیلویه به عنوان نام فامیل برای افراد برخی طایفه‌ها به کار می‌رود و حتی اسم برخی طایفه‌ها نام‌های افراد

شاهنامه است که با اعتقادهایی مانند این که آن طایفه از نسل آن شخص شاهنامه‌ای هستند همراه است، چون

طایفه «بابوی» [به لری باوی تلفظ می‌کنند]، طایفه «بابکان» منسوب به اردشیر بابکان ساسانی، طایفه «کی

گیوی» منسوب به گیو، طایفه «گودرزی» منسوب به گودرز، طایفه «گشتاسبی» منسوب به گشتاسب و طایفه

«بهمن یاری» منسوب به بهمن، فرزند اسفندیار و فامیلی آذریناه، انوشه، چوبینه، روزبه، گرامی و... .

۹-۲-۳. صفات و القاب شاهنامه‌ای که به عنوان نام بر اشخاص گذاشته‌اند

نام‌هایی که لقب و صفت شخصیت‌های شاهنامه هستند یعنی نام‌هایی که در جهان شاهنامه فردوسی صفات و لقب‌های انسان‌های شاهنامه هستند و شخصیت‌های نامدار شاهنامه با توجه به ویژگی و خصوصیت بارزی که دارند این صفات و القاب را به آنها داده‌اند و در بعضی بیت‌ها به جای نام، با این القاب خوانده می‌شوند مثل تهمتن، جهانبخش، تاجبخش و... اما در منطقه مورد بررسی به عنوان نام خاص بر برخی افراد گذاشته شده‌اند چون تاجبخش، سپهدار، گل‌شاه (لقب کیومرث)، جهانبخش (لقب فریدون)، ناهید (نام دیگر کتایون) و... (مشاهده‌ی میدانی)

رستگار فسایی می‌نویسد: «بعضی از قهرمانان شاهنامه، علاوه بر نامی که بدان خوانده می‌شوند، دارای القاب و او صافی هستند که گاهی این القاب و او صاف کار نام خاص آنها را انجام می‌دهد مانند لفظ «تهمتن» برای رستم...» (فسائی، ۱۳۸۸: هفت)

۳-۲-۱۰. نام‌های تغییر شکل یافته

گاهی تلفظ این نام‌ها نسبت به شکل نوشتاری و مضبوط در شاهنامه اندک تفاوتی دارد که شاید دلیل آن شنیدن نام‌ها به طور شفاهی باشد؛ بدین صورت که یا این اسم‌ها خلاصه شده‌اند؛ به ویژه برخی از حروف پایانی آنها افتاده است، یا اضافه شده‌اند. یا بعضی حروف آنها به حروف راحت‌تر در تلفظ بدل شده و یا شاید همین تلفظ به ظاهر متفاوت، شکل صحیح باشد. برای مثال «منیژه، منیجه»، «جان فروز، جان افروز»، «گردآفرید و گردآفرین، گردی»، «سپهدار، سپه»، «سرخاب، سُختی»، «دمور، دَمَر»، «انوشیروان، شیروان»، «سو سنک، سو سنت»، «کردوی، کردی»، «کندر، کندل»، «کوهیار، کهیار»، «لهراسب، لهراس»، «نوشین، نوشی»، «همای، هما»، «کاووس، کوسی»، «گردوی، گردو»، «شیرزاد، شیرزا»، «فرامرز، فرار»، «سیاوش و سیامک، سیا»، «گشتاسب، گشتاس»، «کتایون، کتون و کتا» و «خنجر، غنجر (غ با تلفظ خاص لری) تلفظ می‌شود» و... .

به راستی علت بسامد بالای نام‌های گوناگون شاهنامه‌ای و توجه بسیار زیاد به شاهنامه و تأیید بی‌چون و چرا و ترجیح آن بر هر نظم و نثری در این منطقه چیست؟ آن سان که بی‌سوادها بیشتر از درس خوانده‌ها آن را می‌شناسند و می‌فهمند، از بر دارند و شرح می‌کنند. به نظر می‌رسد چند دلیل در این جریان تأثیرگذارتر می‌باشد: علاقه این مردمان به فرهنگ، شیفتگی به سرزمین ایران و افتخار به ایرانی بودن خود، طبع شاعرانه و حتی سرودن اشعار روان محلی که خودشان آن را بیت می‌گویند، توسط افراد عامه و بی‌سواد، عقیده به واقعی بودن اتفاقات و جریانات و تو صیفات شاهنامه و حتی این که بسیاری از این داستان‌ها در مناطق بویراحمند و ممسنی اتفاق افتاده است که سازگاری تو صیفات شاهنامه با مکان‌های مورد نظر آنها، این عقیده را قوت می‌بخشد و آنها را در یقین‌شان استوارتر می‌کند، محتوای حماسی شاهنامه و پاسخ دادن به حس غرور و سرافرازی و جنگ‌جویی این مردمان و فضا و فرهنگ و تاریخ حماسی این مناطق.

۳-۳. نام‌های مکان‌ها

نام‌های مناطق کهگیلویه و بویراحمد و شهرستان ممسنی با مکان‌های شاهنامه‌ای و تو صیفات شاهنامه شباهت‌های جالبی دارد و با اعتقادات جالبی همراه است از جمله این که برخی اتفاقات شاهنامه در این مناطق روی داده است. از جمله این مکان‌ها می‌توان موارد زیر را نام برد:

«کل بهمنی، قلعه توس، چنار کیقبادی، او چنار (آب چنار)، دژ سفید یا قلعه سفید، دشت رزم و...» در ممسنی و «گردنه کیخسرو، گردنه بیژن، تل خسرو، تل زالی، سی سخت، برد شاه و...» در بویراحمد. برای نمونه تعدادی از این اعتقادات را به صورت خلاصه بیان می‌کنیم: مردم بویراحمد معتقدند کیخسرو بعد از کناره گرفتن از تخت پادشاهی ایران، همراه با یاران خود به تل خسرو کنونی در چهار کیلومتری یاسوج به سمت شیراز می‌رسد. در این مکان که اکنون به نام او شهرت یافته است جانشین خود را بر اساس خوابی که دیده بود انتخاب می‌کند و سپس به سمت کوه دنا روانه می‌شود و در سه کیلومتری یاسوج به سمت سی سخت، زال که تا آن مکان کیخسرو را همراهی کرده بود در آنجا از او خداحافظی کرد که امروزه آن مکان را تل‌زالی می‌نامند، سپس به راه می‌افتند و در منطقه‌ای که امروزه آن را مادوان می‌نامند مادیان (در لری مادوان) مورد علاقه شاه بیمار شده و شاه مدتی برای درمان مادیان آن‌جا می‌ماند. سپس در مسیر خویش در مکانی که امروزه به نام تنگ گنجه‌ای معروف است به تقسیم جواهرات بین مردمانی که به استقبال او آمده بودند پرداخت و به همین دلیل این منطقه را نیز تنگ گنجه‌ای گفته‌اند. سپس در ادامه راه در چشمه‌ای خودش را شستشو داد که امروزه آن را چشمه بشو می‌خوانند و بر روی سنگی که آن را برد شاه (در لری سنگ، برد گفته می‌شود) می‌نامند برای همراهانش سخنرانی کرد و در ادامه سفر به مکانی رسیدند که امروزه سی‌سخت نام دارد و نام آن برگرفته از همین اسطوره است چون تعداد سی نفر از پهلوانان و یاران دلیر کیخسرو در سرما و کولاک، جان خود را از دست دادند و در نهایت در گردنه‌ای که امروزه به نام گردنه بیژن مشهور است کیخسرو از بیژن جدا شد و وارد غاری شد و از دیده‌ها پنهان شد و بومیان این منطقه معتقدند که این غار طلسم است و کسی نمی‌تواند وارد این غار شود و اعتقاد به زنده بودن و بازگشت کیخسرو دارند. برای خواندن نمونه‌هایی بیشتر از این بحث‌ها و اعتقادات و شباهت‌ها به کتاب‌های «فردوسی‌نامه: مردم و قهرمانان شاهنامه» گردآوری و تألیف سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، رجوع شود.

۳-۴. تأثیر نام‌ها بر هویت اشخاص

یکی از مسائلی که از گذشته تا کنون به آن توجه و تأکید خاصی شده است نام‌گذاری افراد است. در گذشته این تأکید و دقت را بیشتر در توصیه‌های پیامبران و امامان معصوم -درود خداوند بر آنان باد- می‌بینیم که به والدین توصیه کرده‌اند بر فرزندان خود نام نیکو بگذارند چون نام افراد بر شخصیت و منش و زندگی آنها تأثیر زیادی می‌گذارد. این مسأله امروزه و در دانش جدید هم اثبات شده و در روانشناسی و جامعه‌شناسی به آن توجه ویژه‌ای کرده‌اند. کودکان وقتی به مقدار کمی از درک و فهم می‌رسند، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایی که ذهنشان را به جستجو وامی‌دارد، نام آنهاست و از بزرگ‌ترها معنی و وجه تسمیه نام خود را می‌پرسند و وقتی معنی نام خود را می‌فهمند یا شخصیتی را که نام آنها برگرفته و متأثر از نام او می‌باشد، می‌شناسند، اغلب سعی می‌کنند شخصیت و رفتار خود را منطبق با آن مفهوم و شبیه آن شخصیت کنند. به همین دلیل جوانانی که نام‌های آنها برگرفته از نام‌های بزرگان دینی و ملی است، معمولاً احساس هویت و سلامت روانی بیشتری می‌کنند و در مقابل تعارضات و مشکلات پیش روی مقاومت بیشتری دارند. نام‌های مثبت‌نگر مثبت‌تری نسبت به زندگی و پیشرفت در جوانان ایجاد می‌کنند و با متعادل‌سازی و اصلاح شخصیت، از بی‌هویتی محض و کج‌روی‌های احتمالی جلوگیری می‌نماید. علاوه بر بحث تأثیر نام بر شخصیت افراد روان

شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که نام‌گذاری از باورها، اعتقادات و نگرش‌های فرهنگی تبعیت می‌کند و از نام‌های افراد هر منطقه می‌توان به فرهنگ و اعتقادات و حتی مذهب مردم آن منطقه پی برد.

لیبرسون برای شناسایی تحولات و تغییرات فرهنگی و اجتماعی در دوره‌های زمانی مختلف به بررسی نام‌ها پرداخت. به اعتقاد او نام‌هایی که برای کودکان انتخاب می‌شود، برگرفته از تصورات والدین نسبت به فرزند تازه متولد شده و انطباق نام او با خاستگاه قومی آنها است (خلیفه، ۱۳۹۱: ۴۲). در ایران و فرهنگ ملی ما، پاسداشت و علاقه‌مندی بسیاری از خانواده‌ها به هویت ایرانی، سبب سازگزش نام فرزندان با استفاده از نام‌های اسطوره‌ای مانند رستم، سهراب، اردشیر و... گردیده است که از منظر فرهنگی قابل دفاع است (همان: ۴۳-۴۴).

نام‌های ایرانی، نگرش و احساس نزدیکی نسبت به ارزش‌های ملی در اعضای جامعه ایجاد می‌کند و زمینه ساز گسترش و ترویج عزت نفس، غرور ملی، اصالت، کرامت و... در سطح جامعه می‌شود. اسامی یکی از با ارزش‌ترین نمادها برای انتقال ارزش‌های فرهنگی ملی و محکم‌ترین حلقه پیوند نسل‌ها بلکه عصرهایند. اگر می‌خواهیم نوجوانان امروز، وارثان و رسولان هویت ملی ما در آینده باشند، اگر خواهان آنیم که هیچ‌گونه گسست هویتی را شاهد نباشیم، باید به نام‌گذاری بر اساس منابع هویت ملی غنا بخشیم (همان: ۴۴).

در منطقه بویراحمد و ممسنی به دلیل این که وابستگی، توجه، علاقه و تأثیرپذیری از شاهنامه بسیار زیاد است و به تبع این شوق و عشق به شاهنامه، نام‌های شاهنامه‌ای به نسبت دیگر مناطق بیشتر است، مسئله تأثیرپذیری شخصیت و روحیه افراد از نام‌های شاهنامه‌ای خود، بسیار چشم‌گیر و جالب توجه است به صورتی که با اندک توجهی به شباهت و تأثیر این نام‌ها بر روحیه و شخصیت افرادی که به این نام‌ها نامیده شده‌اند، پی‌می‌بریم تا جایی که نام‌های ویژه شاهنامه‌ای اکثراً سرنوشت خاص و متفاوت با دیگران دارند؛ از جمله شجاعت و دلاوری خیره‌کننده افرادی که نام‌های قهرمانان شاهنامه بر آنها گذاشته شده است، شباهت شیوه زندگی و منش افرادی که هم‌نام شخصیت‌های منفی شاهنامه هستند با شخصیت‌های شاهنامه‌ای این نام‌ها؛ به گونه‌ای که بسیاری از این افراد به لحاظ ویژگی‌های باطنی و رفتارهای اجتماعی از هنجارهای معمول جامعه عدول کرده‌اند و بسامد اشتغال به کارهایی نظیر قتل، دزدی، راهزنی و... در بین این افراد به نحو محسوسی بالاتر از بسامد این کارها در میان افراد با نام‌های مثبت شاهنامه‌ای است که به حکم مصلحت از وارد شدن در جزئیات پرهیز می‌کنیم. در مقابل، خوی‌های پهلوانی در افراد هم‌نام پهلوانان و شخصیت‌های مثبت شاهنامه بیشتر به چشم می‌خورد و بیشتر افرادی که از گذشته تاکنون در شرایط و موقعیت‌های متفاوت رشادت و دلیری و بزرگی‌های شایسته ستایشی از خود نشان داده‌اند و یا نقال و حافظ شاهنامه بوده‌اند، دارای نام‌های مثبت شاهنامه‌ای بوده‌اند؛ به عنوان نمونه از حفظ داشتن و روایت حماسی شاهنامه به صورت دقیق با جزئیات توسط پیرمردی "خنجر" نام، ساکن «پشتکوه رستم» یا «پشتکوه جلیل»، که به خاطر موقعیت جغرافیایی و جبر و ستم زمانه - که زنجیر سرنوشتش را بافت و پشت کوه انداخت - سواد خواندن و نوشتن ندارد و تنها از راه گوش دادن و با شنیدن شاید یکبار هر داستان شاهنامه به وسیله نقالان محلی آن هم در میان جمع که فرصت تکرار نبوده است آن را با شرح و تفسیر حفظ کرده و حتی گاه بیت‌هایی در روایت شفاهی او هست که در هیچ‌کدام از نسخه‌های موجود شاهنامه وجود ندارد. اگر چه در این مناطق بیشتر افراد

مُسنّ و سالخورده گنجینه‌ای سیّار از شاهنامه‌شناسی و حتی نسخه‌های خطّی شفاهی شاهنامه هستند که در حال از بین رفتن و نابودی هستند.

۵-۳. تأثیر شاهنامه بر روحیه مردان و زنان

روحیه مردمان این نواحی حماسی، مردان و گاهی زنان مردانه، گاهی خشن، آمیخته‌ای از خرد و تعصّب و غیرت و حتی گاهی خروج از تعادلی است که انسانیت و دین تأییدش می‌کند؛ همان‌گونه که در شاهنامه گاهی این ویژگی به چشم می‌خورد. وقتی پای مسائلی چون ناموس، ننگ، وطن، قبیله و خانواده به میان می‌آید، مردان و زنان حاضر می‌شوند همپای هم، جان خود و اطرافیان‌شان را فدا کنند؛ جان طرف مقابل را بگیرند؛ و گاهی اتّفاق می‌افتد که افراد بی‌گناه در این جنگ و بحث‌ها قربانی می‌شوند و خود این مردم برای این شرایط ضرب‌المثل «در جنگ حلوا بخش نمی‌کنند» را بر زبان می‌آورند. گاهی در قضاوت‌ها، جانبداری‌ها و عکس‌العمل‌ها، وزنه تعصب و قبیله بر وزنه حق و حقیقت می‌چربد و گاهی این افراد در شرایط خاصّ کارهایی می‌کنند که خرد و دین نمی‌پذیرد؛ همان‌طور که در شاهنامه نمونه این جریان وجود دارد؛ از جمله رستم جهان‌پهلوان نامدار ایرانی در سفر خود به مازندران برای آزاد کردن کیکاووس، در یکی از خان‌هایش در سبزه زاری اسب خود را در کشتزار مردم رها می‌کند و با دشتبان چنین رو به رو می‌شود:

لگام از سر رخس برداشت خوار	رها کرد بر خوید در کشتزار
و رستم: بخفت و بیاسود از رنج تن	هم از رخس غم بد هم از خویشتن
چو در سبزه دید اسب را دشتوان	گشاده ز بان سوی او شد دوان

و وقتی دشتوان به رستم می‌گوید:

چرا اسب بر خوید بگذاشتی	بر رنج نابرده برداشتی
ز گفتار او تیز شد مرد هوش	بجست و گرفتش یکا یک دو گوش
بیفشرد و برکند هردو ز بُن	نگفت از بد و نیک با او سخن

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲/۲)

و همین‌طور با سرخه پسر بی‌گناه افراسیاب که اسیر شده بود، به تلافی کشته شدن سیاوش چنین رفتار

کرد:

بفرمود پس تا برنش به دشت	ابا خنجر و روزبانان و تشت
ببندند دستش به خم کمند	بخوابند بر خاک چون گوسفند
بسان سیاوش سرش را ز تن	ببرند و کرگس بپوشد کفن

(همان، ۳۹۱)

و وقتی طوس به فرمان رستم برای ریختن خون سرخه می‌شتابد:

بدو سرخه گفت ای سرافراز شاه	چه ریزی همی خون من بی‌گناه
سیاوش مرا بود هم سال و دوست	روانم پر از درد و اندوه اوست
مرا دیده پر آب بُد روز و شب	همیشه بنفرین گشاده دو لب
بران کس که آن تشت و خنجر گرفت	بران کس که آن شاه را سر گرفت

دل طوس بخشایش آورد سخت
بر رستم آمد بگفت این سخن
چنین گفت رستم که گر شهر یار
همیشه دل و جان افراسیاب
همان تشت و خنجر زواره ببرد
سرش را بخنجر ببرید زار
بریده سر و تنش بر دار کرد
بران کشته از کین برافشانند خاک

(همان: ۳۹۱-۳۹۲)

به فرمان رستم، سرخه را که بی‌گناه است به همان شکل دردناک و متأثرکننده‌ای که سیاوش کشته شده بود، می‌کشند و اگر از چشم خرد و دین به این نوع کارهای رستم بنگریم، به یقین آنها را نمی‌پذیریم. از دیگر نمونه‌هایی که با تأثیرپذیری از شاهنامه روی داده است، جنگ‌های مردم عشایر کهگیلویه و بویراحمد به فرماندهی کی‌لهراسب بویراحمدی است. معروف است که در زمان رژیم استبدادی پهلوی جنگجویان این منطقه شب‌ها به شاهنامه‌خوانی می‌پرداخته‌اند و روزها متأثر از همان شاهنامه‌خوانی اسلحه به دست می‌گرفته‌اند و علیه دولتی‌ها یا طایفه‌های بزرگ دیگر می‌جنگیدند. گویند رضاشاه گروهی محقق و جستجوگر را به منطقه بویراحمد فرستاده بود تا دلایل مخالفت و جنگ و شورش بویراحمدی‌ها علیه دولتی‌ها را بررسی کنند و حل مشکل کنند. بعد از مدتی تحقیق و جستجو محققان پیش شاه برگشته و گفته‌اند که: بویراحمدی‌ها شب‌ها در کنار آتش هیزم به شاهنامه‌سرایی و شاهنامه‌خوانی می‌پردازند و فردای آن هر کدام می‌خواهند برای خود یک رستم باشند! و به همین دلایل رضاشاه، شاهنامه‌خوانی را در بین عشایر ممنوع، و حمل و نگهداری آن را غیرقانونی اعلام کرد؛ چون عقیده داشت شاهنامه فردوسی علت این‌همه جنگ و شورش و آزادی‌خواهی در بین عشایر به خصوص عشایر بویراحمد است. از جمله جنگ بزرگ تنگ‌تامرادی به فرماندهی کی‌لهراسب بویراحمدی در سال ۱۰-۱۳۰۹ در بویراحمد توسط عشایر بویراحمد در مقابل ارتش رضاشاه بود که به شکست سپاه شاه و کشته شدن هزار نفر و زخمی شدن چهارصد سپاهی انجامید (سیاه‌پور، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

جواد صفی‌نژاد درباره ارزش و جایگاه شاهنامه در میان عشایر می‌گوید: «در کهگیلویه و بویراحمد جهت دست یافتن به شاهنامه‌خوانان، در غارت‌ها گاه دیده می‌شد که آدم‌های با سواد را می‌دزدیدند تا برای‌شان شاهنامه‌خوانی کنند و به او زن و مال و دارایی می‌داده‌اند. اما در زمان رضاشاه که عشایر با سلاح شاهنامه مسلح شده بودند، در سال ۱۳۱۲هـ. ش. دستور منع شاهنامه را در ایلات و عشایر صادر کردند و امنیه‌ها به تفتیش چادرها و خانه‌ها پرداختند و هر خانه‌ای که شاهنامه در آن بود توسط امنیه‌ها محاصره می‌گردید و زد و خورد آغاز می‌شد و در صورت پیروزی، شاهنامه را می‌بردند و این کار تا شهریور ۱۳۲۰ هـ. ش. ادامه داشت. در آن زمان، سه شاهنامه را به شرح زیر در منطقه بویراحمد علیا گرفتند و بردند: ۱- شاهنامه شیرزاد نگین‌تاجی ۲- شاهنامه سیدکرامت زمانی ۳- شاهنامه ملابهمن دشت‌رومی که جهت بردن شاهنامه در جنگ با امنیه‌ها کشته شد. «(نیکروز، ۱۳۹۰: ۴-۱۹۳).

ایل ممسنی هم چنین و ضعیفی داشت و همیشه متأثر از شاهنامه عرصه جنگ و جدلهای خونین با دشمنان بوده است. بعدها مردی بزرگ به نام استاد محمد بهمن‌بیگی این عشایر را با بهشتی دیگر آشنا و مأنوس کرد و آشتی داد... روحش شاد!

بر اساس روایتی دیگر مردان بویراحمدی در مقابل امیر تیمور گورکانی مقاومت کردند و بسیاری از سربازان تیمور را به شکلی غیرقابل پیش‌بینی یا جلوگیری تلف کردند؛ معروف است که بویراحمدی‌ها با پوششی خاص و استتار خود در بین درختان، سربازان تیمور را با تیر و کمان می‌زدند و سربازان، تیرانداز و محل تیراندازی را پیدا نمی‌کردند تا جایی که نزدیک بود خود تیمور کشته شود و مجبور شد از مهلکه فرار کند. تیمور کلافه و مبهوت می‌شود و نزدیک است که بویراحمدی‌ها سپاهیانش را از پای درآورند. او علت این همه شجاعت و جسارت و روحیه و هنر بویراحمدی‌ها را می‌جوید و به این نتیجه می‌رسد که شاهنامه فردوسی دلیل این روحیه و مقاومت است (روایت عامیانه). به هر سان حتی اگر این اتفاق به این صورت حقیقت نداشته باشد و تیمور به چنین نتیجه‌ای نرسیده باشد، از آن ناراست‌هایی است که در دل خود حقیقت‌ها دارد و گویای این واقعیت است که مردم بویراحمد و عشایر، خود از تأثیر و حضور شاهنامه در نقش پدری استوار و کامل، در خط سرنوشت و شرایط و سیر جریان‌های زندگی‌شان کاملاً آگاه هستند و از این تأثیر و حضور پدران بر خود می‌بالند. البته این توجه ویژه به بخش‌های اساطیری و حماسی شاهنامه و القای روحیه دلوری، سلحشوری، رزمی، قهرمانی و وطن‌پرستی و حتی شادخواری و شکار اختصاص به گره‌ها یا حتی سرزمین و مردم ایران ندارد و در بیشتر دنیا شاهنامه و شاهنامه‌خوانی چنین کارکردی دارد. جمله زیر از کلیدزده ایران شناس و شاهنامه پژوه گرجی در کتاب تاریخ ادبیات گرجی گویای این واقعیت است: «در دوره رنسانس، فئودال‌ها [امیران محلی] به شاهنامه توجه کردند. آنها می‌خواستند از طریق روایت داستان‌های شاهنامه، مردم گرجی را در برابر سپاهیان ایران و ترک، که از دو سو به گرجستان هجوم می‌آوردند، تهییج کنند و به جنگ وادارند. کوبیدزه معتقد است: شاهنامه صرفاً برای ارضای نیاز ادبی و زیبایی‌شناخته خوانندگان و شنوندگان به زبان گرجی ترجمه نشد بلکه برای این ترجمه شد تا روحیه قهرمانی و وطن‌پرستی را در جوانان بپروراند.» (مؤخر و بارتایا، ۱۳۹۲: ۲۵)

جلوه این تأثیر هنوز هم در چهره فرهنگ قوم لر به صورت‌های مختلف وجود دارد. از نمونه‌های این نمود این است که در مقابل دیگران به خصوص مسئولین دولتی و در بازخواست‌های دولتی یا سرکشی دولتیان از روستاها و روستاییان و یا در مناظره‌ها و مشاعره‌ها و درگیری‌های کلامی و زبانی و اثبات برتری در سخنوری بر رقیبان از بیت‌های شاهنامه استفاده می‌کنند. بعنوان نمونه یکی از پیرمردان روستاهای این منطقه زمانی که به خاطر مسأله‌ای در دادگاه احضار و بازخواست شده بود، در جواب قاضی دادگاه گفته بود:

جهان را جهاندار کرده خراب بهانه سیاوش و افراسیاب

(این بیت در روایات عامیانه به فردوسی نسبت داده می‌شود اما در شاهنامه چاپ خالقی مطلق و نیز چاپ مسکو یافت نشد). و نمونه این اتفاقات بسیار زیاد است.

نکته درخور دقت و بایسته باریک‌بینی دیگر این است که بر سنگ مزار مردگان این مناطق به خصوص گورهای قدیمی‌تر که مقبره و عمارتش از سنگ تنها می‌باشد و نوشته‌هایش حاصل تلاش و هنر انگشت سنگ تراشان می‌باشد، شعرهای شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی حک شده است.

نمونه دیگر قابل توجه و قابل ستایش از توجه به شاهنامه در میان قوم لر که ریشه در گذشته دارد، این است که از گذشته تاکنون در برنامه‌های صدا و سیمای استان کهگیلویه و بویراحمد به صورت دائمی از شاهنامه‌خوانان قدیمی و کهن و حتی جوان، دعوت و استفاده می‌شود و با صدایی زیبا و جذاب و حماسی شاهنامه‌خوانی می‌کنند و از برنامه‌های پرطرفدار و مورد قبول جامعه لر می‌باشد.

۳-۶. رسوم ایرانی و شاهنامه‌ای

تا همین اواخر نقل‌هایی در هر روستا و منطقه‌ای وجود داشت که شاهنامه را از حفظ داشتند و طبق برنامه‌ها و مراسم باشکوه و خاص، گاهی هم بر اثر غلیان احساسات درونی و بدون برنامه از پیش تعیین شده و در هر موقعیت و مکانی، مردم روستا و عشایر دور آنها جمع می‌شدند و با صدایی حماسی و با لحنی خاص و افتان و خیزان‌های به موقع و ناله و فریاد و نجوا و رجز، با آهنگ یا بی‌آهنگ، شاهنامه را برای جمعیت حاضر روایت و نقل می‌کردند؛ به گونه‌ای که دل‌ها را از جای برمی‌کنند و با فردوسی و شاهنامه پرعظمتش همراه می‌کردند؛ چنان که گویی در آن لحظه خودشان فریدون و ایرج و سیاوش و رستم و کیخسرو و فرود و جریره و بزرگمهر و... هستند. گرچه با استناد به جمله زیر این رسم اختصاص به منطقه بویراحمد و ممسنی و حتی ملت ایران ندارد اما میزان توجه و علاقه و اجرای این رسم و دیگر رسم‌های شاهنامه‌ای و برگرفته از شاهنامه در منطقه ذکر شده بسیار بیشتر و زیباتر و تأثیرگذارتر از دیگر مکان‌ها و ملت‌ها و فرهنگ‌ها است. «گرچی‌ها به شاهنامه گنجینه بی‌پایان می‌گفتند؛ همواره به خواندن آن مشتاق و علاقه‌مند بودند و مجالس شاهنامه خوانی برپا می‌کردند.» (مؤخر و بارتایا، ۱۳۹۲: ۲۵)

از نگاهی دیگر شاهنامه آن قدر عاشق و دلدادۀ این مردم است و خود را با همه وجوهات زندگی آن‌ها سازگار می‌کند و برای آن‌ها و به حرمت آنها خم می‌شود که در فضای حکمت، منبع پند و اندرز بزرگ‌ترها به دیگران می‌شود و در شب‌نشینی‌ها و سرگرمی‌ها و کوه رفتن‌ها همراه با موسیقی نی^۳ آهنگ شادی به خود می‌گیرد و با صدایی شاد و زیبا از حنجره شاهنامه‌خوانان بیرون می‌آید و همه را شاد و خستگی‌ناپذیر می‌کند و در عزاداری‌ها لباس سیاه و ماتم به تن می‌کند و باز هم صدا با همان هم‌نشین و هم‌صدای همیشگی خود - نی- با لحنی سوزناک از زبان این قوم، دل سوختگان را دل‌سوخته‌تر می‌کند تا با درد گریه کنند و با سلاح اشک در برابر بی‌مهری‌ها و سنگ‌دلی‌ها و اقتدار سرنوشت مقاومت کنند و این اشک‌ها، دل‌ها را تسکین می‌دهد که اگر شاهنامه و اشک نبود این بغض‌ها با قوم لر چه می‌کرد! در حقیقت شاهنامه حکیم فردوسی به این مردم و فرهنگشان خدمت کرده است همان‌گونه که این مردم و فرهنگشان به شاهنامه فردوسی خدمت کرده‌اند؛ با هم یکی شده‌اند؛ همراه و همراز با همدیگر سوخته‌اند؛ یکدیگر را ساخته‌اند و حفظ کرده‌اند؛ با هم زنده بوده‌اند و زندگی کرده‌اند و اگر بمیرند با هم می‌میرند و روزی که شاهنامه در میان این قوم بمیرد به یقین این قوم مرده است.

۳-۷. کم‌توجهی به شاهنامه در سالیان اخیر

متأسفانه در چند سال اخیر به دلایلی از جمله غالب شدن فرهنگ شهری و وابستگی به تعلقات عصر جدید و رسوخ رسانه‌هایی که با شاهنامه فردوسی و فرهنگ اصیل و زیبای ایرانی بیگانه هستند و همین‌طور متأثر از فرهنگ‌های غیرایرانی و بیگانه، توجه به شاهنامه و پاسداشت رسوم آن در میان مردم بویراحمد و

ممسنی نسبت به گذشته بسیار کم شده است که این کم‌لطفی را از جمله در موارد زیر می‌توان مشاهده کرد: کم شدن نام‌های شاهنامه‌ای در دهه اخیر، از بین رفتن رسم‌های شاهنامه‌ای از جمله رسم نقالی و آیین‌های پهلوانی و جوانمردی و پدرسالاری و بزرگ‌سالاری و رسم‌هایی چون بریدن گیسوان در عزاداری‌ها و مرگ عزیزان، از بین رفتن سنت کشتی گرفتن جوانان به صورت روزانه، مشاعره کودکان و دانش‌آموزان با اشعار شاهنامه فردوسی و رسم‌های بسیار دیگری که اکنون ما از آنها بی‌اطلاع هستیم. به همین دلایل نوعی سرگردانی فرهنگی و جدایی از خود حقیقی در فضا و فرهنگ این جامعه دیده می‌شود و جای بسی تأسف دارد و ضروری است که سر این گرگ بدفرهنگی را قبل از این که گوسفندان فرهنگ اصیلمان را بدرد، برید و این سیل بنیان‌کن فرهنگی را مهار کرد.

آنچه در این مقاله بیان شد حکایت بیت زیر می‌باشد:

شمه‌ای گفتم ز وصفش از هزار باورت ناید به نزدیکش ببین

(صابری، ۱۳۹۳: ۴۶)

۴. نتیجه‌گیری

۱- شاهنامه فردوسی از دیرباز در زندگی مردم بویراحمد و ممسنی حضور چشم‌گیر داشته است و بر فرهنگ، جهان‌بینی، روحیه و حتی تعیین مسیر اتفاقات روزمره و جریان زندگی این قوم تأثیر مستقیم داشته است.

۲- از تأثیرات آشکار شاهنامه بر فرهنگ بویراحمد و ممسنی، نام‌های شاهنامه‌ای بسیار زیاد در این منطقه را می‌توان نام برد.

برای شناخت و تحلیل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بهتر و ریشه‌یابی جریان‌های تاریخی بویراحمد و ممسنی باید حضور شاهنامه فردوسی در این منطقه و تأثیر آن بر افراد این قوم بررسی شود.

۳- بسیاری از مکان‌های منطقه بویراحمد و ممسنی شباهت‌های جغرافیایی و اسمی با مکان‌های شاهنامه فردوسی دارند و اهالی منطقه سیر روایات شاهنامه را در این مکان‌ها دنبال می‌کنند که جای بررسی دارد.

۴- در سال‌های اخیر متأثر از هجوم فرهنگ‌های بیگانه، حضور و تأثیر شاهنامه در میان مردم بویراحمد و ممسنی کم‌رنگ شده و رو به فراموشی نهاده است که این تغییر را در کم شدن نام‌های شاهنامه‌ای در سال‌های اخیر و از بین رفتن سنت‌های شاهنامه‌ای از جمله نقالی و کم شدن روحیات پهلوانی در میان جوانان و شناخت اندک نسل جدید از شاهنامه می‌توان دید.

پی‌نوشت‌ها

۱. این اسامی عبارتند از: ابوالقاسم کنیه سلطان محمود غزنوی، احمد، بتول، براهیم (ابراهیم)، بوالفضل، حسین، حمزه، حیدر، رحمان، رضوان، زرتشت، شعیب، عباس، عزیز، علی، محمد، محمود، مریم، مسیح، مصطفی، مظفر، موسی، نصر، هاشم.

۲. سرمایه و پیشروشان زهیر که آهو ربودی ز چنگال شیر

۳. نی محلی (نی چه، نی شه، نی شه) که اندازه آن از نی معمولی کوچک‌تر است و شیوه نواختن آن کمی تفاوت دارد و گره‌ها آن را پیشه می‌نامند.

منابع

- آذرشب، حسین (۱۳۹۲)، مجموعه ضرب‌المثل‌های استان کهگیلویه و بویراحمد، ضرب‌المثل، تمثیل و کنایه، اصفهان: بهتا پژوهش.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۳)، مردم و فردوسی: «فردوسی‌نامه»، تهران: علمی.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۲۵۳۷)، مردم و قهرمانان شاهنامه، تهران: سروش.
- خلیفه، حسین (آبان ۱۳۹۱)، تأثیرپذیری متقابل هویت و نام، بوشهر/ مجله پیوند، شماره ۳۹۷.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۸۰)، زهت‌الخبار، به تصحیح علی آل داوود، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- رستگار فسائی، منصور (۱۳۸۸)، فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سیاه‌پور، کشواد (۱۳۸۸)، قیام عشایر جنوب (۱۳۴۲-۱۳۴۱)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- صابری، ذوالفقار (۱۳۹۳)، پرتوی از عشق، یاسوج: چویل.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۶۸)، عشایر مرکزی ایران، تهران: امیرکبیر.
- غفاری، هیبت‌الله (۱۳۶۸)، ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد، تهران: نشر نی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی و مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.
- فسائی (۱۳۷۸)، فارسنامه ناصری، جلد دوم، به تصحیح منصور رستگار فسائی، تهران: امیرکبیر.
- مؤخر، سید محسن و نمادی، بارتایا (۱۳۹۲)، نقش و اهمیت شاهنامه فردوسی در فرهنگ گرجستان، فصلنامه پژوهشی سال ۱۰، شماره ۴۲.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- نیک‌روز، یوسف (۱۳۹۰)، بررسی چند واژه لری منطقه کهگیلویه و بویراحمد در شاهنامه فردوسی / مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، سال سوم، شماره چهار

In Georgia, Shahnameh is the most published and generally accepted literature classic works in Persian or Tajik language' (Moakhar, Bartaya, 2012: p15).